

۲۰ سال بعد پیشگوی تروتسکی میرفت تا به واقعیت بدل شود. اما تروتسکی سال ها بود که این گفته را به فراموشی سپرده و به آن بی اعتنا مانده بود. چندی بعد با تبعید وی از مسکو و بعدها شوروی که در میان موجی از بی اعتنائی جا صد شوروی روی داد، پیشگویی او به واقعیت پیوست. این بار واقعیت تلخ دیکتاتوری فردی در شوروی او را وادار ساخت به آنچه بی اعتنا مانده بود با ورا آورد.

مسأله رشد نارضایتی در درون حزب و راههای بهبود بخشیدن به آن در کنفرانس ویژه‌ای، در سپتامبر ۱۹۲۰ مورد بحث قرار گرفت. در این کنفرانس گروه "مرکزیت دمکراتیک" و "اپوزیسیون کارگری" هنوز دارای قدرت بودند. علاوه بر گزارش کمیته مرکزی که از سوی زینوویف عنوان شد، ساپرانف نیز از سوی گروه "مرکزیت دمکراتیک" گزارش اقلیت را ارائه داد. او آزادی بحث در درون ارگانهای حزبی را تنها وسیله متحد کردن صفوف حزب اعلام نمود. از طرف "اپوزیسیون کارگری" نیز لوتوویف تقاضا کرد که وسیع ترین دمکراسی کارگری ممکن به اجراء در آید و سیستم منصوب کردن افراد به مشاغلی که میبایستی توسط انتخابات انجام شود، لغو شود. او همچنین خواستار تعطیل حزب و بیسش از همه خواستار استقلال هر چه بیشتر شوراهای محلی و سندیکاها شد.

در ژانویه ۱۹۲۱ گروه "مرکزیت دمکراتیک" سندی منتشر کرد که در آن آمده بود، باید رشد، ابتکار و ابتکاء بخود در میان اعضاء ساده حزب تضمین شود. این گروه معتقد بود تضمین این رشد و ابتکار تنها زمانی ممکن است که تمام جریانات در درون حزب بتوانند آزادانه در مجامع و ارگانهای حزبی و دستگاه شورایی نظرات خود را بیان کنند.

در ژانویه ۱۹۲۱ گروه " مرکزیت دمکراتیک " اعلام کرد که بیانیه کنفرانس حزب در سپتامبر ۱۹۲۰ ، درباره شرکت دادن همه اعضا ، در زندگی حزب و تقویت رابطه میان سازمانهای محلی و تضعیف امتیازات که تحت فشار سازمانهای محلی تصویب شده بود ، هیچ تغییری در اوضاع عمومی حزب نداده است .

" گروه کارگری " نیز معتقد بود که بایستی نقش و نفوذ پرولتاریا در اقتصاد ، دولت و جامعه تقویت شده و وظایف مؤسسه بازرسی کارگری - دهقانی به سندیکاها واگذار شود . این گروه خواستار بازسازی شوراهای سازماندهی نوین آنها بود . " گروه کارگری " معتقد بود شوراهای بایستی هدایت فعالیت های اقتصادی را در دست گرفته و خود را در رأس تولید و مدیریت مؤسسه تولیدی قرار دهند . در مانیفست این گروه که توسط سه کارگر به نام های میا سنیکوف ، کوزنتسوف و سویسوف رهبری میشد ، از کارگران خواسته شده بود که مبارزه برای دمکراسی شورائی را پیش ببرند .

بلافاصله بعد از تشکیل کنگره دوازدهم حزب پلاتفرم بدون اعضائی که گویا متعلق به " گروه کارگری " بود ، پخش شد . در این پلاتفرم از تمام عناصر صادق کارگری که از گروه " مرکزیت دمکراتیک " ، " حقیقت کارگری " و هواداران " اپوزیسیون کارگری " بودند ، خواسته شده بود خود را بر پایه مانیفست " گروه کارگری حزب کمونیست روسیه " متشکل کنند . میا سنیکوف نیز با جدیت درخواست کرد تا زینوویف ، کامنوف و استالین از رهبری حزب کنار گذاشته شوند . این گروه کل سیاست صنعتی کردن کشور را که به کمک متخصصین بورژوازی انجام میگرفت ، رد کرده و معتقد بود که مباحیستی دوباره نظام " کنترل کارگری " برقرار شود .

این گروه موفق شد اعمتایات متعددی را که بطور خودبخودی رخ

میدادند رهبری کرده و در برخی از کارخانجات به وزنه‌ای در پیشبرد و هدایت اعتصابات کارگری بدل شود. رهبری حزب برای جلوگیری از بروز اعتصابات، اعضاء "گروه کارگری" را دستگیر کرده و به درژینسکی رهبر پلیس سیاسی وظیفه داد بهرامون فعالیت‌های این گروه و سایر گروه‌های مخالف به بررسی بپردازد.

درژینسکی در بررسی فعالیت این گروه‌ها متوجه شد که حتی اعضاء وفادار حزب نیز اعضاء این گروه‌ها را رفقای حزبی محسوب کرده و از اینکه مطلبی علیه آنها بگویند، خودداری میکنند. درژینسکی این مطلب را با دفتر سیاسی در میان گذاشت و خواست تا دفتر سیاسی اعلام کند که اعضاء حزب موظف اند هر فردی را که در درون حزب بنوعی علیه سیاست رسمی حزب است به مقامات امنیتی معرفی نمایند. (۱۱۹)

گروه "حقیقت کارگری" نیز از هواداران دمکراسی در حزب و علیه نظام بوروکراتیک بود. این گروه معتقد بود که از درون "نپ" یک بورژوازی جدید تکامل پیدا کرده که از عدم تشکل کارگران بهره گرفته و آنها را استثمار میکند. این گروه نظام اقتصادی "نپ" را چیزی جز زایش دوباره مناسبات سرمایه‌داری ندانسته و معتقد بود، نظریه اینکه حزب سندیکاها را تحت کنترل خود در آورده است و طبقه کارگر دیگر هیچ پشتیبانی ندارد، با بستی حزبی که منافع طبقه کارگر را بیان کرده و برای دمکراسی مبارزه کند، تشکیل شود. آنها معتقد بودند که حزب حاکم هرگونه ارتباط و یگانگی با طبقه کارگر را از دست داده است. این گروه در سال ۱۹۲۲ جزوه‌ای منتشر کرد بنام "فرمان سوسیالیستی" که در آن آمده بود: آگاهی کارگران در درون و بیرون حزب مرتباً رشد می‌یابد و شرایط برای ایجاد یک حزب پرولتری در روسیه آماده میشود.

گروه "حقیقت کارگری" نیز چون "گروه کارگری" معتقد بود که

رهبران حزب ساریدکی مرفه و اصحاب و سرهای گداس برای حدود  
ساحندان، آریوده های مردم جدا شده و بیان کنند: نظرات و منافع سرها  
بحد سم جامع هستند. آنان بررگرس دمن و حدت حزب را روی هوا و  
سودهائی میدادند که هیچ زمینهای برای ابراز نظر مخالفین باقی  
نکذاسته و حساب دمکراتیک حزب را از میان برده بودند.

در یازدهمین کنفرانس حزب که در ماه مارس - آوریل ۱۹۲۲ تکمیل شد  
آخرین کنفرانس رهبری لندن بود، اپوزیسیون بسیار ضعیف شده بود.  
لندن در این کنفرانس بیسیار همه بر روی وحدت و انصاف حزبی بکنه کرد.  
گروه " اپوزیسیون کارگری " که در حال انحلال بود، باره روی های  
عمده مکرانیک رهبری حزب اعتراض کرد، اپوزیسیون برارگسرو  
" مرکزیت دمکراتیک " به قدرت رسیدن رهبری حزب که امکان هر  
کاری را به وی میداد، اعتراض کرد. او گفت حزب را به کارگری  
روشن های غیردمکراتیک و اعمال خنونت، بلکه با سرس و نفوس دمکراسی  
است که میشود تقویت کرد.

اپوزیسیون علیرغم همه کوشش های خود در ازمیان سردانست  
بوروکراسی و برقراری روابط دمکراتیک ناموفق باقی ماند. از دلایل  
شکست اپوزیسیون ضمناً این بود که میان گروههای مختلف آن وحدت موجود  
نیبود و اپوزیسیون نتوانست بعنوان یک مجموعه در مقابل رهبری حزب  
بایستد. گروه " حقیقت کارگری "، " اپوزیسیون کارگری " را از  
لحاظ عینی ارتجاعی قلمداد میکرد، چرا که معتقد بود این گروه خواهان  
بازگشت به متدها و راه حل های سیاسی دوران " کمونیزم جنگی " است،  
از طرف دیگر " گروه کارگری "، گروه " حقیقت کارگری " و گروه  
" مرکزیت دمکراتیک " را منشویست میدانست. " اپوزیسیون کارگری "

از خطر انتقال قدرت به یک داور دست‌صفت می‌کرد و خطر نفوذ دهقانان و نزدیکان قدیمی بورژوازی در دولت و نظام اقتصادی را گوشزد می‌کرد. این گروه معتقد بود اینها عناصری هستند که سقوط و نابودی دولت شورائی را در درون خود می‌پروند و شرایطی را ایجاد می‌کنند تا طبقه کارگر را از قدرت به زیر بکشد. گروه "حقیقت‌کارگری" در مقابل از جدائی بین حزب کمونیست و طبقه کارگر گفتگو می‌کرد و صریحاً هوادار ایجاد یک "حزب کارگری" بود. این گروه معتقد بود که انقلاب با شکست طبقه کارگر به پایان رسیده است.

علیرغم اختلافاتی که در میان اپوزیسیون موجود بود و به تضعیف آن کمک می‌نمود، مسأله مهم‌تر این بود که اپوزیسیون هیچگاه بطور ریشه‌ای نظام موجود را مورد سؤال قرار نداد و تنها بدنبال بهبود روابط درونی آن بود. اپوزیسیون همواره می‌خواست رهبری حزب را متقاعد کند که شی‌وی را بپذیرد و انقلاب را نجات دهد. اما نجات انقلاب آنگونه که اپوزیسیون می‌خواست، یعنی برقراری دموکراسی، برقراری ارزش‌هایی که انقلاب بایا و ریدان بیاخته بود، ارزش‌هایی نبودند که رهبری حزب آمادگی پذیرش و اپوزیسیون توانائی تحقق آنها را داشته باشند. رهبری و اپوزیسیون هر دو گرفتار دکتترین خود، گرفتار دکتترین بلشویسم، گرفتار باور به نظام تک‌حزبی بودند. رهبری حاضر نبود تا به حقوق مخالفین ارزش‌نهاد و آنرا محترم شمرد و اپوزیسیون آماده نبود تا برای تحقق این حقوق تا به آخر مبارزه کند.

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

" حتی اگر روسیه موفق شود برنا به شبکه برق  
رسانی را کاملاً تحقق بخشد، بدون بسکار  
گرفتن نوآوریهای اساسی در نظام هدایت  
و سازماندهی اقتصاد تولید، در تکامل  
آتی خودتنها میتواند به کشورهای  
سرمایه داری برسد." (۱۲۵)

هر روز که میگذشت گرفتاری بلشویکها در اداره امور دولت و جامعه  
ابعد وسیع تر و غیر قابل کنترل تری بخود میگرفت و آشکارتر میشد که  
جامعه آما دگی انقلاب سوسیالیستی را نداشته و ساختمان جامعه نوین با  
امکاناتی که حزب بلشویک در اختیار دارده تنهایی ممکن نیست.  
محدودیتها و مشکلات حاصل از جنگ داخلی، محاصره امپریالیستی،  
از بین رفتن اقتصاد و فرار بخش وسیعی از نیروهای فعال و سازنده کشور،  
همراه با رشد نا رضایتی در میان اقشار وسیع مردم، مشکلات بسیاری را  
پیش کشیده و پایه های حکومت بلشویسم را به مخاطره افکنده بود. بلشویکها  
برای غلبه بر مشکلات اقتصادی و سازماندهی تولید، رفته رفته به این  
نتیجه رسیده بودند که بخش وسیعی از نیروهای متعلق به جامعه کهن را در  
ساختن جامعه نوبه کمک بگیرند.

حکومتی انقلابی که خود را حافظ منافع زحمتکشان و مخالف بی چون  
و چرای بورژوازی، ملاکین و دستگاہ کهنه جور و ستم طبقاتی میدانست،  
میخواست یا مجبور شده بود چنین بخواهد که با کمک متخصصین، کارمندان  
دولت، مأمورین اجراء و پلیس و صاحب منصبان آغشته به ارزشهای کهن،  
پدیده های نوین بنام سوسیالیسم بسازد و این پایه بحران فکری ای بود

که اساس حزب بلشویسم را از سالهای ۱۹۱۸ به بعد و به ویژه در سالهای ۱۹۲۱ - ۱۹۲۵ به شدت تکان داد.

پیش گرفتن چنین سیاستی در درجه اول منوط به یک عقب نشینی در بسیاری از زمینه‌ها بود. این عقب نشینی جزئی جزا از سیاست با نیروها و عناصر غیر پرولتری و انحراف از آنچه حزب بلشویک همه آمال خود را بر آن بنا نهاده بود، نبود. لنین خود به این سؤال آگاهی داشت، او میخواست به هر قیمت که تنده حزب و دولت را حفظ کرده و در خدمت رسیدن به این هدف از دست زدن به هیچ مصالحه‌ای بیزهراس نداسد. ویرانی و از هم پاشیدن یک کسور و موضع لنین نسبت به این سؤال که ساختن جامعه و بهبود اوضاع بدون یاری گرفتن از متخصصین بورژوازی عملی نیست، همراه با مخالفت ایزویسیون چپ در پذیرش سیاست لنین، حزب بلشویک را وارد یکی از طوفانی ترین دوره‌های زندگی خود کرد. اختلاف اصلی در اساس زمینه بین نظرات لنین، تروئسکی و اکثریت بلشویکها با ایزویسیون بود. این اختلافات بین از همه سرسؤال به نظام "کنترل کارگری" در صنایع یا بکار گرفتن متخصصین و تکنسین های بورژوازی بروز کرد.

سازمانهایی که نقش "کنترل کارگری" را داشتند، کمیته‌های کارگاه و کارخانه بودند که در ماه مارس ۱۹۱۷ یک باره چون قارچ از زمین سبز شدند. در مصوبات کنفرانس شوراها در آوریل ۱۹۱۷ در پتروگراد پیرامون نقش این کمیته‌ها آمده است: "همه دستوراتی که به نظم داخلی یک کارگاه مربوط میشوند، مثل طول ساعات روزانه کار، مزد، بکار گرفتن و از کار برکنار کردن کارگران و کارمندان، تعطیلات و غیره بایستی از طرف کمیته‌های کارخانه تعیین شوند." (۱۲۱)

لنین و هواداران وی پیشنهاد میکردند تا کارمندان و متخصصین بورژوازی که به (Spetsy) مشهور بودند دوباره استخدام شده و به



آنان حقوق کافی پرداخت شود. لنین میگفت بدون آنها " گذار به سوسیالیسم غیرممکن است"، حتی اگر این " یک انحراف از معیارهای کمون پاریس ..... یک قدم به عقب ..... باشد." (۱۲۲)

اما این " انحراف از معیارهای کمون پاریس" چیزی نبود که به سادگی مورد قبول همه حزب قرار گیرد. در اینجا تضادی آشکار میان آرمان و عمل حزب بلشویک پدیدار میشود. حزب بلشویک سالیان سال با باور به سوسیالیسم، محو استثمار و برقراری سلطه بلا مانع پرولتاریا رشد و تربیت یافته و تنها ظرف چند سال دریا فته بود که همه اینها با واقعیت تلخ عقب ماندگی جامعه روسیه، درهمه زمینه های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی فاصله های بسیار دارد. دریا فته بود که بدون بکار گرفتن منحصمین بورژوازی و کارمندان رژیم تزاری، نه تنها قادر نیست " سوسیالیسم" را بسازد، بلکه برای حل ابتدائی ترین مشکلات روزمره جامعه شوروی نیز با اشکال بسیار روبرو خواهد بود.

حزبی متشکل از نخبگان و پیشگامان جامعه که با استفاده از شرایط بغایت مناسب و تصوراتی بنفایت آغشته به پندارگرایی، پیرامون دست یافتن به سوسیالیسم در جامعه ای عقب مانده و دهقانی قدرت را در دست گرفته بود، بزودی با مشکلات شکننده ای روبرو شد. حزبی که میخواست وسیع ترین دمکراسی شورائی را برقرار کرده و دولت را به مؤسسه ای تبدیل کند که انجام وظایف آن از عهده همه کسانی که قادر به " خواندن و نوشتن" باشند، برآید (۱۲۳)، بزودی دریافت که همه آن آرمانها در قبال واقعیات سرسخت جامعه روسیه رنگ باختند. پس بدین اکتفا کرد تا آنچه را که بکف آورده حفظ کند و آن چیزی جز حفظ دستگاه دولت و نهادهای اجتماعی و سیاسی نبود. بلشویسم بدان اکتفا کرد که در رأس قدرت باقی مانده و پایه را با یاری همان عناصری که علیه شان قصد

برافراشته بود، بسازد، ابتدا با این امید که تصورات خود را از این راه به مرحله اجراء گذارد و رفته رفته این امید نیز جای خود را تنها به حفظ قدرت و آنهم به هر قیمتی بخشید. بدین ترتیب نتیجه انقلابی که بنام سوسیالیسم انجام گرفته بود این شد که پایه بکار گرفته شد و رأساً جا معسه تغییر کرد. بسیاری از ارزش های کهن با تغییراتی ظاهری حفظ شد و هر سبستی تنها به اعتبار اینکه به نفع " میهن سوسیالیستی " است، و به بهانه " شرایط خاص " توجیه شد.

آنچه بعد از آن تا به امروز رخ داد سیاه های از نا مردمانه تسمیرین سیاست ها است، سیاستی که وحاملی و خصیصه بارز " سوسیالیسم " اردو گاهی را تشکیل میدهد، خصیصه ای که از همه آن آرمان ها تنها بعنوان وسیله ای در حفظ قدرت بهره جست. سرنوشت اپوزیسیون اما سرنوشت کسانی بود که هنوز به آرمانها وفا دار بودند و قصد تحقق فوری آنها را داشتند، سرنوشت کسانی که در انجام یک امر غیر ممکن اصرار میورزیدند، امری که بنوبه خود، محصول نادیده انگار دن واقعیات سر سخت عقب ما ندگی جامعه روسیه و دست زدن به انقلابی زودرس بود.

بزودی روشن شد که برای سازماندهی تولید باستی به متخصصین امتیازات داده شود و تنها برپا به شرور نمیشود آنها را متشکل کرد. در این رابطه لنین به سرعت دریافت که با بستی مصالحه کرد و از اساس کمون پاریس عقب نشینی نمود. او در مقاله " وظیفه آتی قدرت شوراها "، در آوریل ۱۹۱۸ راه حل را اینگونه طرح کرد که با بستی از بورژوازی آموخت، اما وقتی استرووه همین راه حل را مطرح میکرد، این امر نشانها ارتداد او محسوب میشد. از اضافه کرد که نیکی معتقدند سوسیالیسم را میشود بنا کرد، بدون آنکه از بورژوازی آموخت، طرز تفکر (روحیه) ماکنین آفریقا را دارند. (۱۲۴)

در دوران بحرانی جنگ داخلی تا پایان سال ۱۹۱۹، سندیکاها در هدایت صنعت شریک بوده و رهبران ادارها و صنایع در همه زمینه‌ها نه افراد جداگانه، بلکه مقامات کلکتیو و جمعی بودند. عقب‌نشینی از معیارهایی که لنین بدان استناد میکرد در عمل بدین معنی بود که نظام موجود در اداره و مدیریت صنایع تغییر کرده و اداره آنها بدست متخصصین و مدیران بورژوازی بیافتد. همچنین با پیش‌گرفتن این سیاست نقش سندیکاها در هدایت اقتصاد ملی بطور وسیعی تقلیل مییافت.

نقش پراهمیت سندیکاها در هدایت امور تولید و اقتصاد کشور تا سال ۱۹۱۹ را میتوان با مراجعه به اسناد کنگره نهم حزب در این باره به خوبی دریافت. در این اسناد از جمله آمده است: "دستگاه سازمانده صنایع سوسیالیستی شده باید در وهله اول به سندیکاها تکیه کند. آنها باید اندک اندک خود را از محدودیت‌های صنفی رهایی بخشند و وسیعاً خود را به صورت سندیکاهای متکی بر تولید و دربرگیرنده اکثریت شاغلین شاخه‌های صنعتی درآورند..... در حالی که آنها در مراحل اولیه، هماهنگ با قوانین و پراتیک‌های افتاده در جماهیر شوروی، در تمام ارگانهای محلی و مرکزی ادارها و صنایع شرکت میجویند، باید در نهایت بطور واقعی کل اقتصاد ملی را در دست خود متمرکز سازند..... شرکت سندیکاها در رهبری اقتصاد..... عامل اصلی مبارزه علیه بوروکراتیزه شدن دستگاه اقتصادی است..... (۱۲۵)

اپوزیسیون با تکیه بر مصوبات کنگره‌های حزبی پیرامون نقش سندیکاها در هدایت تولید که به یک نمونه آن در بالا اشاره شد، میکوشید با تأکید بر ضرورت نظام هدایت دسته‌جمعی در صنایع، با مواضع رهبری حزب در مبارزه با بورژوازی و سپردن کارها بدانها در امر تولید مقابله کند. روشن بود که طفره رفتن از اصل "کمونی" مورد نظر

لنین به مخالفت صریح و آشکارا بوزیسون آرمان گرای حزب بلشویک  
میانجا مید.

بحث پیرامون تغییر مشی حزب در اداره امور صنایع به زمینه های  
عملی و چاره جوئی های مشخص کشیده شد. لنین در دسامبر ۱۹۱۸ گفت:  
" اداره دسته جمعی ..... ضروری است " ، اما این " اداره دسته  
جمعی نباید مانعی در راه مسائل عملی باشد. " (۱۲۶)

مشکلاتی که لنین از آنها بعنوان " مانعی در راه مسائل عملی "   
یاد میگیرد، مشکلاتی بودند که در بکار انداختن و فعال نمودن کارگاهها و  
کارخانجات و بطور کلی مجموعه صنایع وجود داشت. این مشکلات که با  
کنار گذاشتن و فرار متخصصین بورژوازی و ناآشنائی با نظام نوین تولید  
و سازماندهی صنایع حاصل شده بود، مجموعه نظام اقتصادی شوروی را در  
موقعیت خطرناکی قرار میداد.

بخش اعظم بورژوازی، همراه با اشراف تبعید شده و بورژوازی مالی  
و صنعتی و بدنیال آن تجار رفته رفته کشور را ترک می کردند. سویا لیستی  
کردن کارخانجات طبقه سرمایه داری روسیه را تقریباً " کاملاً " از بین  
برد. از دست دادن روشنفکران نیز بخصوص سنگین بود..... تقریباً هیچ  
دکتر، مهندس یا معلمی وجود نداشت و  $\frac{9}{10}$  اینها مهاجرت کرده  
بودند. (۱۲۷)

جلب اطمینان و بازگرداندن متخصصین و روشنفکران بورژوازی از  
خارج کشور و جلب همکاری بخشی که در روسیه باقی مانده بودند، بدون  
دادن امتیازات و فراهم آوردن شرایطی که آنان را به بازگشت و همکاری  
با دولت متقاعد کند، عملی نبود. اما چگونه میشد از متخصصین بورژوازی  
برای هدایت امور صنایع دعوت به عمل آورد و خواست تا تولید را راه  
بیانند از نود و همزمان از کنترل آنان بر صنایع جلوگیری به عمل آورد.

متخصصین و روشنفکران بورژوازی از دعوت لنین برای مشارکت در ساختن کشور استقبال کرده و این دعوت را به مثابه تشخیص به موقع دولت به نیازهای واقعی کشور و بعنوان " گذار از تخیلی بودن به یک سیاست واقع بینانه " تلقی میکردند. (۱۲۸)

بدین ترتیب بخش‌های وسیعی از متخصصین بورژوازی، روشنفکران، مدیران، ارتشیان و کارمندان دولت تزاری بکارفرما خوانده شده و با گرفتن امتیازات مالی و شغلی در مؤسسات دولتی و خصوصی بکار مشغول شدند. " هنوز در سال ۱۹۲۲ دفاتر مدیریتی وجود داشت که نصف اعضاء آنرا کارمندان تزاری تشکیل میدادند. " (۱۲۹)

اپوزیسیون چپ و بخش وسیعی از کارگران مخالف بکارگماردن مدیران و متخصصین بورژوازی در صنایع بودند و از فعالیت آنها جلوگیری میکردند. اما برای رهبری حزب مهمتر از هر چیز به حرکت درآوردن تولید بود و این در مقابل ماده خود بخودی بسیاری از کارخانه‌ها توسط کمیته‌های کارخانه قرار داشت. از نظر اقتصادی این گونه ماده‌ها بی‌هوده بوده و اوضاع خراب اقتصادی را خراب‌تر میکرد. خرابی اوضاع اقتصادی موضع رهبری حزب را که به از سر گرفتن تولید توجه فراوانی داشت و آنرا با جلب متخصصین بورژوازی ممکن میدید، تقویت میکرد. جلب دستگاره رهبری قدیمی اقتصاد تا آنجا پیش رفت که بخش وسیعی از دستگاه مدیریت اقتصاد تزاری از نو بکار گرفته شد و عین همین پروسه نیز وسیعاً در ارتش که تحت رهبری تروتسکی بود عملی شد.

بدین ترتیب با بکارگرفتن شیوه‌های تولید و نحوه تسوزیسع سرمایه‌داری، بکارگرفتن متخصصین بورژوازی و سپردن مشاغل مهم به آنها، بکارگرفتن دوباره نظام هدایت فردی در کارخانه‌ها، پرداخت دستمزد به شیوه سرمایه‌داری که همگی میبایستی تکامل نیروهای مولده

را تا حد اکثر ممکن تسریع کرده و از این طریق گذار به سوسیالیسم را هموار کنند. رفته رفته اصل هدایت جمعی جای خود را در همه سطوح به نظام هدایت فردی در صنایع داد و در موارد بسیاری از اشکال مدیریت در نظام متسزاری برای بکار انداختن تولید استفاده شد. در ژانویه ۱۹۱۸ اداره کمیته کارگاه به سندیکاها و ادار سندیکاها خود به شورا های محلی واگذار شد. دستگاه اداری شورای کمیته های خلق نیز بخش وسیعی از دستگاه تزاری را دربر گرفت. (۱۳۵)

پروژه اصلاحات ، بی نقش شدن و از میان رفتن سازمان های طبقه کارگر نیز از همین جا ، یعنی از ژوئن ۱۹۱۸ وسعت گرفته و تا مارس ۱۹۲۰ ، یعنی به هنگام پایان جنگ داخلی که درهم ریختگی تولید بیش از همیشه بود ، به انجام رسید.

درسامبر ۱۹۱۹ ، هفتمین کنگره شوراها طبق معمول وبه روال همیشگی نظام هدایت جمعی در صنایع را تأیید کرد. اما در واقعیت امر لنین و اکثریت کمیته مرکزی از کنار گذاشتن نظام " کنترل کارگری " و نظام هدایت جمعی و گذار به نظام هدایت فردی استقبال میکردند. لنین در سخنرانی خود در سومین کنگره شورا های اقتصاد ملی پیرامون این مسأله چنین گفت : " اصل رهبری جمعی ..... در مرحله ابتدائی است و با پیدازنوساخته شود ، شبیه به نیازی که در شکل نطفه ای باشد ..... گذا ر بکار عملی وابسته است به بکار گرفتن نظام فردی در مدیریت ، نظامی که به بهترین وجه ارزش یافتن توانائی بشری را در کنترل واقعی و نه ظاهری کا رتضمین میکنند ..... (۱۳۱)

مشکل بود به سادگی بشود در حزب بلشویک که تا چندی قبل به روشنی هوادار کنار گذاشتن همه ظواهر و اشکال نزدیکی و وابستگی به ایدئولوژی ، تفکر و نظام کهن بود ، چنین مطالبی را بعنوان سوسیالیسم تبلیغ کرد.

اظهارات صریح لنین در حمایت از نظام مدیریت فردی در صنایع و روی آوردن به نظام فردی هدایت تولید نشان میداد که چگونه حزبی که نظام شورائی را بعنوان بهترین نظام حکومتی اعلام کرده بود، به آرمان های خود پشت پا میزد.

سندیکاها و بسیاری از سازمانهای محلی و تشکیلات های حزبی به مخالفت با رهبری و ادعاهای لنین برخاستند. اما لنین معتقد بود که کشور برای بیرون آمدن از اوضاع دهشت باری که با آن روبرو بود، بیش از هر چیز به یک "انضباط آهنین" نیاز دارد و ضروری است به اوضاع درهم ریخته اقتصادی که نتیجه بکارگرفتن نظام هدایت جمعی است، پایان داده شود. او این نظام را "خیال پردازانه"، "مضر" و "غیر عملی" ارزیابی نمود. (۱۳۲)

در گذشته چگونگی اداره صنایع هیچگاه به مسأله مرکزی در اختلافات رهبری و اپوزیسیون بدل نشده و حزب همواره تقدم نظام هدایت جمعی در صنایع را پذیرفته بود. اداره کشور به صورت شورائی شکل رسمی و اعلام شده در جامعه بود و لنین نیز هنگامیکه در سال ۱۹۱۷ صحبت از دولت شوراها میکرد ظاهراً همین را در نظر داشت و قاعدتاً نظام هدایت جمعی و "کنترل کارگری" نیز شکل ایده آل حاکمیت پرولتاریا در اداره امور کارگاه و کارخانه بود.

همه اینها با رشد روزافزون بحران و عمیق شدن نابسامانی های اقتصادی دیگر مدتی بود که مورد سؤال قرار گرفته بود. برای لنین که از حمایت قاطعانه تروتسکی برخوردار بود، این نظام در حاکمیت پرولتاریا و اداره تولید، غیر عملی بوده و تحقق ناپذیری خود را به اثبات رسانده بود. طبیعی بود که نظام هدایت فردی صنایع برای لنین و تروتسکی

نه اصل ابدی ، بلکه تاکتیکی شریخش ، برای سیرون آمدن از اوضاع نابامان اقتصادی بود . تصور عمومی این بود که بمحض سروامان گرفتن اوضاع اقتصادی باید نقش پرولتاریا را هر چه بیشتر در اقتصاد تقویت کرد . اما آنها اشتباه میکردند . بکارگرفتن متخصصین بورژوازی ، پرداخت دستمزد به شیوه سرمایه داری ، ایجاد و تشویق رقابت و الویست بخشیدن به تولید همگی مکانیسم ویژه خود را داشتند . با لایردن تولید به هر قیمت ، بیش از هر چیز آراشی را طلب میکرد که با احیای ربه تنگ کردن فضای مبارزه طبقاتی میانجامد . جلوگیری از دخالت ارگانهای مستقیم طبقه کارگر ، چون شوراها و سندیکاها و خنثی کردن فعالیت آنها بیابان ویژه اعمال این محدودیت در فضای مبارزه طبقاتی بود . حزب لنینی با بستن راه دخالت ارگانهای مستقیم زحمتکشان ، در واقع راه را بر مکانیسم های کنترل پرولتاریا در ارگانهای اقتصادی کشوری بست . بیهوده بود تصور شود که با سروامان گرفتن اوضاع اقتصادی کشور این ارگانها نیز احیاء خواهند شد . در ابتدای امر چنین تصوری باطلی در زمینه ممنوعیت احزاب و دستجات سیاسی نیز وجود داشت . لنین و تروتسکی در آنجا نیز می پنداشتند که با فروکش بحران و ایجاد آرامش در این زمینه ، هنگامی که حزب با اندازه کافی به اوضاع سیاسی مسلط شد ، آزادی ها رفته رفته باز گردانده خواهند شد .

جالب توجه است که حزب بلشویک اینجا نیز بگونه ای مشابه عمل کرد . لنین هنگامی که با ممنوعیت احزاب و گروههای مخالف به اندازه کافی به اوضاع سیاسی مسلط شد ، دیگر همه مکانیسم های بازگشت به دموکراسی را از میان برداشته بود . اصولاً شرط ضروری تسلط انحصارگرانه بلشویسم متضمن از میان برداشتن دستجات و گروههای اپوزیسیون ، از میان برداشتن همه مکانیسم های دموکراسی بود ، همچنانکه شرط ضروری بکار



گرفتن کارمندان ، مأمورین پلیس و متخصصین بورژوازی ، در تحت سیطره نظام تک حزبی و قدرت مطلقه دولتی که بنا بر انقلاب عمل میکرد ، بدون سبب یا زدن به آرمانهای انقلاب عملی نبود . همه اینها با برداشتی که بلشویسم از سوسیالیسم و ماخمان آن داشت معارضه منطقی بود . هدف سالها بردن تولید و برقراری یک دستگاه عظیم اقتصادی بود . حزب ، سوراها ، سدیکا ، آزادی و دموکراسی و سایر همه انان ، در خدمت این هدف ، در بالابردن تولید بهر قیمت قرار میگرفت . پس طبیعی بود که بنوا بارو ، هنگامیکه ماخمان عظیم اقتصادی با بیان گرفت ، حزب کمونیست دیگر موجود نبود . حتی حزب لنینی نیز وجود نداشت ، دیگر نهادهای سیاسی ای موجود آمده بود که به یک ارگان ترور تبدیل شده بود . (۱۳۳)

برای ایوزیسیون اصل هدایت جمعی مسأله دوره ای که سری شده و با مربوط به آینده دوری که هنوز نرسیده بود ، نبود . برای ایوزیسیون این یک اصل اساسی در بیشتر اقتصاد کشور به شیوه دموکراتیک و تحقق ایده سوراها بود .

تروتسکی ضمن رد نظرات ایوزیسیون در این باره و حمایت از موضع لنین مبنی بر رد نظام هدایت جمعی صنایع و ضمن گفتن اینکه چنین نظامی متعلق به یک دوره پایان یافته انقلاب است گفت : " جمعی که از بهترین نمایندگان طبقه کارگران انتخاب شده ، ولی آگاهی ابتدائی تکنیکی ندارند ، نمیتوانند جانشین تکنیسینی شوند که یک مدرسه فنی را گذرانده و متخصص در یک حرفه بخصوص است . . . . . اعتقاد به هدایت جمعی واکنش طبیعی و کامل یک جوان انقلابی است که تا چندی قبل تحت ستم بوده و فرماندهی آقایان و کارفرمایان دیروز را رد میکند . " (۱۳۴)

اوزینسکی از گروه " مرکزیت دموکراتیک " در نهمین کنگره حزب در رد نظرات رهبری حزب در این باره گفت : " ما نه بطور مطلق طرفدار نظام

هدایت جمعی و نه بطور مطلق طرفدار نظام هدایت فردی هستیم. اما رفیق تروتسکی بطور مطلق طرفدار نظریه هدایت فردی است. حتی در نظام سرمایه داری نیز مدیریت کارگاهها و کارخانجات کاملاً توسط یک نفر هدایت نمیشود. (۱۳۵)

گروه "مرکزیت دمکراتیک" در مسأله مدیریت و نقش طبقه کارگر، ضمن اعتراض به سیاست تروتسکی میگفت: پیام تروتسکی برای طبقه کارگر در واقع اینست که به آنان میگوید: "از این لحظه به بعد تونه یک شهروند، بلکه یک کارگر هستی و وظائف شهروندی خود را نه در اجتماعات، بلکه در کارخانه باید انجام دهی..... برای دوره ای صحبت های سیاسی را کنار بگذار. تنها یک کارگر فنی باش. کمتر فکر کن، اما در عوض بیشتر کار کن." (۱۳۶)

رد "فرماندهی آقایان و کارفرمایان دیروز"، در واقع بیان واقعیتی بود که در بسیاری از کارخانجات و صنایع شوروی موجد بود. کارگرانی که برای آزادی ورهائی از قید و بند نظام کهنه و با طرح شعارهای ریشه ای به انقلاب کشیده شده بودند، راضی نمیشدند که بازگشت متخصصین بورژوازی و مدیران قبلی را تحمل کنند. این اغلب به کشمکش و اعتراض آنان به مدیران صنایع و گاهی نیز به تعطیل کارگاه میانجامید. در بسیاری از موارد کارگران میخواستند که افراد منصوب شده از کارکنان را بشوند، چه در غیر این صورت دست از کار خواهند کشید.

جلوگیری از فعالیت متخصصین و مدیران صنایع رژیم تزاری به آنجا کشید که لنین در سال ۱۹۲۱ اعلام کرد: "با مقررات مانع فعالیت روشنفکران غیرحزبی نشویم و متخصصین را چون مردمک چشم حفظ کنیم." (۱۳۷)

اما "حفاظت از متخصصین" راه را برای نفوذ هر چه بیشتر مدیران

صنایع رژیم‌تزاری با زکرده و کنترل آنان را بر کارگاهها و کارخانجات تقویت نموده و نظام هدایت فردی در صنایع به تضعیف موقعیت شوراهای کمیته‌های کارخانه میانجامید، تا آنجا که در نوامبر سال ۱۹۲۵، دیگسرتنها ۱۲ درصد مؤسسات ملی شده توسط نظام مدیریت جمعی اداره میشدند. " برای نمونه در شهر پتروگراد، درصد کارخانه‌هایی که بصورت جمعی اداره میشدند از ۵۲ درصد در سال ۱۹۱۹، به ۱۷ درصد در یک سال بعد رسید. " (۱۳۸)

آنچه در نهمین کنگره حزب پیرامون چگونگی نظام هدایت صنایع به تصویب رسید، آشکارا نشان‌دهنده پیروزی موضع لنین در این زمینه بود. " اصل جمعی میتواند در بحث و تصمیم‌گیری مورد استفاده قرار گیرد، اما بایستی در روند کار جای خود را بدون هیچ شرطی به هدایت فردی بسپارد. " (۱۳۹)

همه‌اظهارات، ادعاها و مواضع رهبران اصلی حزب در رد نظام هدایت جمعی عملاً بدین معنی بود که در آن شرایط، پرولتاریا و دهقانان بدون یاری متخصصین بورژوازی قادر به ساختن سوسیالیسم، سازماندهی سوسیالیستی و پی‌ریزی جامعه مدرن نبوده و برای رسیدن به این هدف میبایستی دست‌آنان را در سروسامان دادن به اوضاع اقتصادی بازگذاشت. روشن بود که بکارگرفتن متخصصین بورژوازی در مدیریت صنایع چه مشکلاتی را بدنبال داشته و چه موانعی را در راه تحکیم پایه‌های فکری و عقیدتی حزب ایجاد مینمود. روشن بود که نظام هدایت فردی هم‌ز لحاظ تئوریک و هم در زمینه پیاده کردن آن در کارخانجات، کارخانجاتی که کارگران آنها تزارو همه طبقه‌ها که را از قدرت به زیر کشیده بودند، مشکل ایجاد میکرد. کارگران میخواستند بدانند چگونه است که دیروز به نام سوسیالیسم از سرمایه‌داران خلق ید شده، اموال آنها مصادره شده و امروز،

باز به نام سوسیالیسم از آنها دعوت میشود تا با گرفتن امتیازات نقلی و مالی در ساختمان همان سوسیالیسم شرکت جویند !!

علیرغم همه اینها، رهبران درجه اول حزب، به ویژه لنین و تروتسکی معتقد بودند که برای غلبه بر سختیها، جاره‌ای جز تن دادن به وضع موجود و عقب نشینی از باورهای گذشته نیست. اپوزیسیون معتقد بود که ممکن است با دست زدن به این عقب نشینی بشود جا معه پیشرفته‌ای ساخت، اما چنین جا معهای، یک جا معه سوسیالیستی نخواهد بود. همه کوشش اپوزیسیون در به اثبات رساندن این مسأله بود. آنها از کولونتای در ابتدای همین بخش پیرامون شبکه برق رسانی و نوآوریهای اساسی در نظام سازماندهی نقل شد، در همین ارتباط است. موضع کولونتای در این باره شاید بطور غیر مستقیم در رد سخن مشهور لنین باشد که گفته بود: "سوسیالیسم یعنی شبکه برق رسانی به اضافه شوراها." اولی با لایحه ساخته شد، اما از دومی خبری نشد. از نوآوریهای اساسی در نظام سازماندهی، از سوسیالیسم خبری نشد و پیشگویی تاریخی کولونتای به واقعیت گراشید.

جلب حمایت متخصصین بورژوازی نیز به آسانی ممکن نبود. آنها میدیدند که نیروی حاکم به وجودشان نیازمند است. از آنان خواسته میشد هدایت امور اقتصادی را در کارگاهها و کارخانهها بعهده بگیرند و سازماندهی تولید را پیش ببرند، اما خود از سوی حزب مورد کنترل قرار گرفته و از حق ابراز نظر و عقیده در یک حزب یا دسته سیاسی محروم باشند.

برای بهبود وضع اقتصادی بورژوازی در قالب متخصصین بسته کنترل کارخانهجات و از این راه پرولتاریا گمارده میشد و این بسا سوسیالیستی که تبلیغ شده بود در تضاد قرار داشت و در عین حال پرولتاریا در قالب حزب به کنترل بورژوازی می پرداخت و این یکی در تضاد با

سرمایه‌داری بود. همه مصیبت نیز حاصل این بود که حزب بلشویک هنگامی که بنام‌های پرولتاریا " سوسیالیسم " و " انقلاب سوسیالیستی " را آغاز کرد که پرولتاریای تازه‌پای روس هنوز در دامان سرمایه‌داری و سرمایه‌داری هنوز در دامان تزاریم و عقب‌ماندگی دیرپای روسیه بود.

موضع لنین صرفنظر از آنکه وی بدان اعتراف میکرد یا نه به معنی عدم توانایی پرولتاریای روس در ساختن سوسیالیسم بود. اوزینسکی در مقاله‌ای بنام " درباره ساختن سوسیالیسم " که در دومین نشریه " کمونیست " انتشار یافت، موضع لنین را چنین به صلابه کشید: " اگر پرولتاریا خود در موقعیتی نباشد که شرایط ضروری را برای سازماندهی سوسیالیستی ایجاد کند، هیچ کس نمیتواند آنرا برای وی بوجود آورده و یا وی را به انجامش وادار سازد..... سوسیالیسم سازماندهی سوسیالیستی کاریا توسط خود پرولتاریا بنا شده و یا اصولا بنا نخواهد شد. ( در غیر این صورت ) چیز بوجود خواهد آمد و آن سرمایه‌داری دولتی خواهد بود. " (۱۴۵)

رشد اعتراضات اپوزیسیون علیه رهبری حزب تا کنگره دهم و بعد از آن پیرامون چگونگی هدایت صنایع ادامه داشت. " اپوزیسیون کارگری " از مخالفین شدید سیاست‌های رهبری حزب در بکار گرفتن متخصصین بورژوازی در ادارات صنایع بود. کولونتای در جزوه خود نوشت: " امروز این تصور رایج است که گوئی علت نهائی اینکه " اپوزیسیون کارگری " با جریانات متعدد در رهبری هم عقیده نیست، اساسا به خاطر موضع متفاوت با رهبری حزب در ارتباط با وظائف و نقش سندیکاهاست. اما این صحیح نیست. اختلافات عمیق تر هستند. .... وی ضمن اشاره به اختلافات بر سر انتخاب نظام هدایت فردی یا جمعی گفت: " در

واقع دو موضوع تاریخی آشتی نا پذیر موجود اند. هدایت فردی با کوشش و استخوان به جهان بینی بورژوازی تعلق دارد..... که در همه زمینه ها، از به رسمیت شناختن یک رهبر خودکام تا سلطه مطلق یک مدیر کارخانه تنها هر میکنند و این بالاترین درجه تفکر بورژوازی است." (۱۴۱)

در ماه مارس ۱۹۲۰ گروه "مرکزیت دمکراتیک" که از نیروهای اپوزیسیون بشمار میرفت نظر خود را در این باره اینطور بیان کرد:

۱- برای قدرت بیرونی رهبری جمعی و نه هدایت فردی هیچ یک اصل یگانه و قطعی در سازماندهی ساختمان سوسیالیسم نیستند. در زمینه های مختلف هدایت کارگران های متفاوت و تحت شرایط تاریخی متفاوت میتواند ارجحیت این یا آن اصل متفاوت باشد.

۲- هیچ یک از این دو اصل تقدم تکنیکی مطلق ندارند. هدایت فردی بطور کلی بهترین نوع هدایت نیست.....

۳- از دید سیاسی - اجتماعی، هدایت جمعی یک تقدم دارد که آنرا به مهمترین اصل سازماندهی تولید بدل کرده و حفظ و نگاهداری آن را در شرایط کنونی ضروری میسازد..... رهبری جمعی همچنین بهترین شیوه برای جلب متخصصین بورژوازی بکار مشترک رفیقان است. همچنین بهترین راه برای کنترل متخصصین بورژوازی است، تا هنگامیکه روحیه قدیمی را کاملاً کنار بگذارند. (۱۴۲)

در نهمین کنگره حزب در ماه مارس - آوریل ۱۹۲۰ یورانف از گروه "مرکزیت دمکراتیک" در سخنرانی خود تحت عنوان "علیه مرکزیت بوروکراتیک کمیته مرکزی" چنین گفت: دیروز ما دو گزارش از رفیق لنین و رفیق گریستینسکی شنیدیم. در مورد گزارش اول کاملاً به اندازه کافی در کنگره حزب بحث خواهیم کرد. من فقط میخواستم به یکی دو مطلب کناری اشاره کنم. رفیق لنین در ارتباط با داده ها و تجربیات

اهدایات بورژوازی ناسب کرد که بورژوازی متخصصین فتودال ها را بکار گرفته بود. این نیک واقعیت غیرقابل رد است. اما رفیق لنین میگوید هدایات جمعی نشانه‌ای از تضعیف و سقوط دیسیپلین است و آنگاه بعنوان نمونه آغا زانقلاب روسه را ناما هدمیآورد. یعنی هنگامی که دستگاه دولتی موجود نبود و آنچه وجود داشت تعداد بسیاری از ارکان های جمعی بودند. در اینجا بنظر میآید که رفیق لنین دچار استیاه میسود. مطلب بر سر این نیست که اکتیبات سودا یا هدایات جمعی بطور مجرد خوب یا بد است. هدایات جمعی میتوانند بطور مشخص، در یک شرایط منحص خوب یا بد باشد. آن وقت ها، بهنگام روزهای اکتبریدتانی مانه در کار جمعی، بلکه در این بود که بیرون با هنوز نشا موخته بود دولت را بپازد. من از شما سؤال میکنم: آیا تکل جمعی هدایات نمیتوانند در یک دولت به درسی بار ما بدهی بده کارگری - دهفانی حفظ شود؟ طبیعی است که نمیتوانند. مطلب بر سر این نیست که نوعی هدایات به اضحلال ونوع دیگری به ساختار درست میانجامد. این نادرست است. ما میتوانیم از تاریخ مثالهای فراوانی بزنیم که هدایات فردی نشانه سقوط زندگی اجتماعی بوده و در نتیجه هدایات فردی بی نظمی و هرج و مرج حکومت کرده است. پس میشود گفت که ما در مقابل خود یک نمونه مشخص داریم. اگر چنین است..... باید به روشنی گفته شود که در یک مورد ما بدهد هدایات فردی و در مورد دیگری هدایات جمعی بکار رود. اما خط اصلی در یک جمهوری کارگری - دهفانی با بستی هدایات جمعی باشد. (۱۴۳)

در بحث پیرامون جگونگی مدیریت صنایع و انتخاب نظام هدایات فردی یا جمعی، نظریه لنین و رهبری حزب سرانجام به پیروزی رسید و نظام هدایات فردی به روش غالب در مدیریت صنایع بدل شد. حزب از نظام

خودبخودی " کنترل کارگری " ، که در پیرویه انقلاب رسد کرده بود ، بسوی یک سیاست مرکزی از بالا برنامه ریزی شده در مدیریت صنایع پیش رفت ، برای جلب همکاری متخصصین بورژوازی و بالا بردن تولید نیز سبب برداخت حقوق ویژه و ممتازی در نظر گرفته شد .

لوزوفسکی در ژانویه ۱۹۱۹ اعلام کرد که متخصصین تا ۵۰۰۰ روبل ماهیانه حقوق میگیرند ، حال آنکه حقوق کارگران غیر ماهیانه در مقابل ۲۹۰ روبل است .

در ژانویه سال ۱۹۱۹ شورای عالی اقتصاد ملی حقوق متخصصین را ۳۰۰۰ روبل در ماه تعیین کرد ، حال آنکه حداکثر حقوق کارگران ۶۰۰ روبل در ماه بود . برای منحصمین بورژوازی نوع درجه بندی حقوق جداگانه ای موجود بود . مثلا آنها در ماه بین ۵ تا ۱۵ برابر بیشتر از کارگران حقوق می گرفتند . (۱۴۴)

از سال ۱۹۲۰ به بعد برای پیشبرد هر چه بهتر امر تولید و دیسیپلین کارگری و پاداش نقدی به کارگرانی که بهتر کار میکردند کم و بیش در همه جا بکار گرفته شد . رهبران حزب با اینکه این شیوه را یک روش تفرقه افکنانه در بین طبقه کارگران زیایی میکردند که در نظام سرمایه داری مورد اجرا است ، اما عملا مخالفتی با آن نشان نمیدادند ، ایوزیسون در اینجا نیز به اعتراض برخاست . شلیپیانیکوف گفت : برنسیپ کلی ما این است که در بین کارگران نباید گروه های ممتاز وجود داشته باشند ، وظیفه سیاست کلی بایستی تثبیت مزدها ، ایجاد شرایط کار و محو هر تضادی باشد . (۱۴۵)

علیرغم همه این اعتراضات ، نه تنها هیچ تمهیم ویژه ای برای یکی کردن مزدها گرفته نشد ، بلکه کارگران دائمی کار بیشتر و در مقابل گرفتن مزد بیشتر ترغیب شدند ، این شیوه کوشش داشت با تبلیغ و تشویق



کارگران بکاربرد در مسائل مادی نقدی ، ذهن آنان را آنچنان به خود معول کند که هیچ هدفی جز بالا بردن تولید نداشته باشند . بدین ترتیب با بکارگرفتن نظام هدایت قردی و رد نظرات اپوزیسیون ، گامهای وسیعی در پی ایده های شورائی و کمیته های کارخانه که رهبران بلشویسم در اوائل انقلاب بدان روی آورده بودند ، برداشته شد .

طولی نکشد که همه آن وظائف متعدد و تعیین کننده ای که بعد از انقلاب اکتبر در امر تولید ، کنترل و هدایت آن بعهده سندیکا ها گذاشته شده بود ، بکنار رها ده شد . از همه آن مصوبات رنگارنگ پیرامون نقش سندیکا ها در سازماندهی تولید ، در مدیریت کارخانه و ساختن سیستم اسن باقی مانده که : " هر نوع دخالت مستقیم سندیکا در مدیریت کارخانه ..... منبسطی بدون تردید مضر و غیر مجاز شمرده شود . " ۱۱۴۶۱



## سنددکاه دربارہ سندیکاها سرویسکی - لندن - " اوزیسون کارگری "

در سال ۱۹۲۰ اختلافات میان اوزیسون با رهبری حزب  
علیاد اوزیسونلا مبارع رهبری و در اعراض به شور و کرا سیم رسیدنا سنده  
به اوج خود رسید. بفظه گرهی اختلافات بر سر مسائل استقلال سندیکاها و  
آینده انقلاب بود.

در نوامبر سال ۱۹۲۰، به حکام آغا زینحمن کنفرانس سندیکاها،  
سرویسکی از سزگی کردن سندیکاها و اداره دولتی صانع دفاع کرد.  
در این حکام اختلاف بر سر مسائل سندیکاها و به ویژه حکومتی هدایت سیم  
حمل و نقل به اوج خود رسیده بود.

در زمستان سال ۱۹۲۰ - ۱۹۱۹، سرویسکی به سببها دلین علاوه  
بر صمت کمیسار جنگ که عهده دار بود، بصدی وظیفه کمیسار حمل و نقل را نیز  
بعهده گرفت. سرویسکی معتقد بود که راه انداختن و بهبود و صانع حمل و  
نقل بنها با شیوه ای که او در امر سیردوسا زماندهی ارتش انتخاب کرده،  
قابل اجراء است. از نظرا و این امر جز با انضباط جدید نظامی و سکار  
بردن اوزیسوننا محدود عملی نبود.

بیبتنها دورا حل سرویسکی در واقع همان روش " نظامی کردن کار "  
بود که در آن از کارگران خواسته میشد چون سربازان انضباط دانسته و  
بعنوان یک عضو " ارتش کارگری " تابع مقررات نظامی و دستورال  
فرمانده خود باشند. مخالفت سندیکاها با روش سرویسکی از قبل قایل  
سین بینی بود و اوزیسون همراه با سندیکاها همه جا به مخالفت با روش  
ویرنا مه سرویسکی برخاست.

عدم همکاری سندیکاها با سرویسکی بر سر مسائل سندیکای حمل و نقل

به آنجا کشید که در ماه اوت سال ۱۹۲۵، کمیته مرکزی حزب بلشویکی رهبران سندیکای حمل و نقل را که با سیاست های تروتسکی مخالفست میگردند، کنار زده و " کمیته مرکزی سندیکا های متحده کارگران راه آهن و کشتیرانی "، ( OKTUBR ) را تشکیل داد. این عمل کمیته مرکزی حزب نقض آشکار حقوق سندیکا ها بود. آنجا که سندیکا ها به مخالفت با تروتسکی و مشی سندیکائی وی برخاستند، رهبرانش به فوریت عزل شدند. سندیکا ها به این سیاست رهبری وزیر با گذاشتن حقوق خود اعتراض کردند، اما اعتراض آنها بی نتیجه ماند.

تروتسکی معتقد بود در تحت حاکمیت پرولناریا، به سندیکا ها برای مبارزه جهت دست یافتن به شرایط بهتر کار نیازی نیست. وظیفه سندیکا ها با یستی این باشد که طبقه کارگر را برای دست یافتن به هدفهای تولید تربیت کرده، نظم داده و سازماندهی کنند. این وظیفه اصلی و شاید تنها وظیفه ای بود که تروتسکی برای سندیکا ها در نظر میگرفت. به نظر او سندیکا ها با یستی با دستگاه های دولتی یکی شده و در واقع فاقد هرگونه استقلال باشند. او در واقع هوادار تئز " دولتی " کردن سندیکا ها بود. وی معتقد بود مسأله مهم " انباشت اولیه سوسیالیستی "، برای بیرون آمدن از بحران و پایه ریزی سوسیالیسم است. پس برای ساختمان سوسیالیسم در یک کشور عقب مانده دهقانی هیچ راهی جز فعالیت شبانه روزی، جز تحمل مشقات و از جان گذشتگی وجود ندارد و در پیش گرفتن چنین سیاستی عملا شیوه های اجبار را به همراه خواهد داشت و نوعی از بوروکراتیسم را احتساب ناپذیر خواهد کرد، اما نظریه اینکه این سیاست اجبار و اعمال فشار به طبقه کارگر، به منظور بیرون آمدن از بحران، به منظور انجام هر چه سریعتر " انباشت اولیه سوسیالیستی " و بالاخره ساختمان سوسیالیسم و بدست دولت پرولتری انجام میگیرد، نمیتواند بعنوان استثماری تلقی

بود. اسما ربعی اینکه طبقه‌ای طبقه دیگر را به نفع خود مورد بهره‌کشی  
 قرار دهد، حال آنکه از بطروی، با حاکمیت برولتاریا، دیگر استعمار  
 برولتاریایی معنی نمسود. او اعلام کرد: "اساس نظامی کردن کار"،  
 سنگی از حردولیی است که بدون آن حاکمیت کردن اقتصاد سوسیالیستی  
 بجای اقتصاد سرمایه‌داری حرف بومی نمی‌خواهد بود. " (۱۲۷)  
 اگر قرار بود جامعه روسه با یکا رگرفیس روس‌های نظامی، در  
 کونا هنریس زمان ممکن به یک جامعه صنعتی رندیا فنه بدل مسدواس  
 بیابری نظر بر روسکی در حالت مستقیم و فعال دولت را در همه رسیه‌های  
 اقتصادی، سیاسی و عمره ضروری مسکرد، سر با امداد عا ن مسودگی  
 اسالین جامعه مورد نظر تر ونکی را بنا کرد. تردیدی نیست که نمینسود  
 حساب اسالین را به حساب تر ونکی نوشت و با وی را با طرکنا ه مرتکب  
 نشده مورد مو، اخذه فرار داد، اما بنا بدنا دیده گرفت که اسالین آنچه را  
 که تر ونکی مسخواست (در اساس ونه در فرعیات) مسود آورد، معیار  
 دقیقی تراستالین نظامی را نمابندگی مسکرد که بر ماه‌های اقتصادی  
 تر ونکی را بحق بخشد. در واقع به همین علت مسودگی بسیاری از  
 تر ونکی‌ها، منجمه رادک، بر او برانسنکی، را کوفکی و.....  
 به استالین پیوستند.

مشکل اینجا بود که چگونه مسد در فاصله زمانی کونا هی، حنا ن عول  
 عظیم صنعتی، آنهم در یک کنور عقب مانده دهقانی، به کمک یک نظام  
 متمرکز وریشه دار دولتی ساخت و ضمنا دمکراسی، آزادی و بلورالیسمر را  
 نیز رعایت کرد. این مسألها را تر ونکی بدون جواب گذاشت. تر ونکی  
 امیدوار بود همه را قانع کند که این حق طبیعی دولت کارگری است که برای  
 ساختن سوسیالیسم به شوه اجبار روی آورد. امیدوار بود دهقانان را  
 متقا عدا زد تا محصولات خود را به قیمت ارزا نترا زا رزش واقعی آن به

دولت بیفروشد و در مقابل محصولات کارخانجات را اگر انترازد دولت بخرند، تا " انباشت اولیه سوسیالیستی " سریع تر انجام شود. امیدوار بود کارگران رافع کم‌دنا بیشتر کار کنند و کمتر مزد بگیرند، چرا که دولت، دولت کارگری است و آنچه انجام میدهد به صلاح طبقه کارگران است. اما او همواره یک سؤال اساسی را بی جواب میگذاشت و آن اینکه اگر کارگران و دهقانان رافع نبودند، آنوقت چه؟ او این سؤال را که اگر کارگران در مقابل شیوه‌های احصاء دولت مقاومت کردند، دست به اعتصاب زدند و..... آنوقت چه باید کرد را بی جواب میگذاشت. آیا در این صورت وجود سندیگانی که در اس‌مان به دفاع از حقوق کارگران بپردازند ضروری نبود؟ آیا ضروری نبود پرسیده شود که این کدام دولت برولتری است که کارگران شیوه اجراء اعمال قهر و خونسپاری برولتاریا را محازم شمارد و اس‌مان چگونه برولتاریائی است که علیه دولت برولتری خود به مقاومت برمیخیزد؟ و بالاخره این تضاد منافع را چگونه می‌توان جابه‌جا کرد؟

آنچه تروتسکی میگفت در واقع این بود که دولت کارگری، حزب برولتری و سناهنک طبقه کارگر، در بهترین حالت منافع آتی طبقه کارگران را نمایندگی می‌کند و نه نیازهای بلاواسطه وی را. از این نظر طبقه کارگری که علیه دولت کارگری به اعتراض برمیخواست به منافع دراز مدت خود آشنا نبود و دولتی کارگری که علیه طبقه کارگر دست به خونسپاری می‌زد منافع کوتاه مدت وی را نمی‌شناخت. اما این جدائی میان منافع کوتاه مدت و دراز مدت طبقه کارگر چه سرچشمه میگرفت؟ از اینجا به بعد دیگر سؤال این نبود که آیا طبقه کارگر میتواند نسبت به حزب ورهبرانتر اعتماد کند یا نه، بلکه سؤال این بود که آیا حزب میتواند نسبت به طبقه کارگر اعتماد داشته باشد یا نه؟!